

سوره‌ی ماعون (۱۰۷)

بسم الله الرحمن الرحيم

بحث امروز ما درباره‌ی سوره‌ی ماعون، سوره‌ی صدوهفتم قرآن کریم است. بسم الله الرحمن الرحيم. أَرَأَيْتَ الَّذِي يُكَذِّبُ بِالذِّينِ آيا دیده‌ای و توجه کرده‌ای به آن کسی که: يكذب بالدين؟ دين را تكذيب می‌کند؟ يكذب، فعل مضارع است و مضارع افاده‌ی استمرار می‌کند. یعنی مستمراً دين را ندیده می‌گیرد و تكذيب می‌کند. فَذَلِكَ الَّذِي يَدْعُ الْيَتِيمَ وَلَا يَحُضُّ عَلَي طَعَامِ الْمَسْكِينِ. فَوَيْلٌ لِلْمُصَلِّينَ الَّذِينَ هُمْ عَنْ صَلَاتِهِمْ سَاهُونَ. الَّذِينَ هُمْ يُرَاؤُونَ وَيَمْتَعُونَ الْمَاعُونَ نام سوره از آخرین کلمه آن گرفته شده است. خوب، چه کسانی دين را تكذيب می‌کنند؟ برحسب درك و فهمی که ما از قرآن ترجمه شده به زبان فارسی داریم، دين را به معنای اعتقاد و مذهب و مكتب می‌گیریم. تكذيب را هم تكذيب لفظی و ذهنی معنی می‌کنیم. اما چنین نیست و در فهم این آیه اولین سؤالی که به ذهن خطور می‌کند، این است که چه کسی واقعاً دين را تكذيب می‌کند؟ ظاهراً جواب این است که آدم‌هایی که خدا و پیامبر را قبول ندارند، مثل همین کسانی که در برنامه‌های تلویزیونی لس‌آنجلسی بر ضد اسلام تبلیغ می‌کنند، یا در ردّ مذهب و دين کتاب می‌نویسند. درحالی که تكذيب فقط این نیست. چنان که گفتیم، اشکال در این است که ما تكذيب و تصديق دين را امور ذهنی می‌دانیم؛ یعنی فقط کافی است کسی بگوید من دين را قبول ندارم؛ اسلام را قبول ندارم، قرآن را قبول ندارم، می‌گوئیم او تكذيب می‌کند. یعنی تكذيب و تصديق را زبانی و ذهنی تلقی می‌کنیم؛ مثل اعتقاد داشتن یا نداشتن که در

نظر ما امری ذهنی است. نمی‌خواهم بگویم این تکذیب نیست، ولی تکذیب زبانی پله اول آن است.

تصدیق و تکذیب در قرآن عمدتاً از مقوله «عمل» است. یعنی اگر من به زبان بگویم مسلمانم و قرآن را قبول دارم، ولی زندگی‌ام این را نشان ندهد، قرآن مرا دروغگو و تکذیب‌کننده دین می‌شمارد، چون ممکن نیست کسی چیزی را قبول کرده و پذیرفته باشد، ولی آن اعتقاد و پذیرفتن در اعمالش ظهور نکند. هر نوع باوری، ایمانی، اعتقادی که فقط شناسنامه‌ای و ذهنی و زبانی باشد، مادام که به عمل در نیاید، نوعی نفاق و دورویی است. قرآن کریم، برای کسانی که در راه خدا شهید شده‌اند تعبیر خوبی به کار می‌برد، می‌فرماید: *مِنَ الْمُؤْمِنِينَ رِجَالٌ*، از مؤمنان مردانی‌اند که: *صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ* بر آن عهدی که با خدا بسته بودند، صداقت ورزیدند: صدقوا. نمی‌گویند راست گفتند، می‌گویند به آن عهدی که بسته بودند، عمل کردند و با عملشان صداقتشان را در عهد و پیمان نشان دادند. *فَمِنْهُمْ مَّنْ قَضَىٰ نَحْبَهُ* بعضی از آنها پیمان خود را گزاردند و به شهادت رسیدند. *وَمِنْهُمْ مَّنْ يَنْتَظِرُ* و بعضی نیز منتظر نوبت خود برای شهادت یا جهاد در راه خدا هستند. *وَمَا بَدَّلُوا تَبْدِيلًا*^۱ اینها عهد خدا را با هیچ چیز دیگری عوض نکردند. پس، درباره کسی که جانش را بر سر دفاع از تعهدش گذاشته، می‌گویند *صدقوا*؛ نه اینکه راست گفته، بلکه راست کرده است؛ صداقت حرفی را که زده و پیمانی را که بسته و درستی ایمانش را عملاً نشان داده است. این تصدیق است. در مقابل، تکذیب هم همین‌طور است. اینکه آدم به زبان چیزی بگوید، ولی حداقل‌هایی را که لازمه تصدیق زبانی ایمان و دین است انجام ندهد، این تکذیب دین است. در این سوره از یک چنین تکذیبی سخن گفته می‌شود.

دوم معنای «دین» است؛ اینکه می‌گوییم دین اسلام یا دین مسیحیت و دین یهودیت، چندان درست نیست. چون «دین» در اصل معنای جزا و پاداش دارد، ولی از آنجا که با پایبندی به قواعد و مقرراتی است که انسان جزا و پاداش می‌گیرد، چه منفی چه مثبت، به آن مقررات هم «دین» اطلاق می‌شود. از این جهت، از قانون اساسی و قواعد و مقررات مملکتی هم می‌توان تعبیر به دین کرد. در داستان حضرت یوسف، در آن زمان که هنوز برادران یوسف او را نشناخته بودند، می‌فرماید: *مَا كَانَ*

شرحی بر سوره ماعون (۱۰۷) _____ ۳

لِيَأْخُذَ أَخَاهُ فِي دِينِ الْمَلِكِ^۱، یعنی در دین پادشاه مصر، ممکن نبود که یوسف بتواند بدون هیچ دلیلی برادر خود بنیامین را نگه دارد، مگر با همین تدبیری که خدا به او آموخت. خوب، در اینجا «دین مَلِك» یعنی چه؟ جز قوانینی که در آن روزگار لازم الاجراء بوده است؟ پس، «دین» یعنی نظامات و قوانین که مطابق آن بتوان کسانی را تشویق یا تنبیه کرد.

حال، یوم الدین چیست؟ یوم الدین روزی است که هر کسی پاداش عملش را خواهد گرفت. پس اینکه می فرماید: لَكُمْ دِينُكُمْ وَلِيَ دِينِ^۲ یعنی تو نتیجه عمل خود را می بینی و هم من نتیجه عمل خودم را. نه اینکه دین تو برای خودت و دین من هم برای خودم، چنانکه بعضی گفته اند. مثلاً اگر دینش بت پرستی است، بت پرستی اش را بکند، من هم که خداپرستم خداپرستی ام را می کنم. بلکه ما کار خود را می کنیم و نتیجه عمل خود را می بینیم و تو هم کار خودت را بکن تا نتیجه آن را ببینی. و البته اجبار و اکراهی هم در کار نیست.

در اینجا هم می گوید: أَرَأَيْتَ الَّذِي يُكَذِّبُ بِالْإِيمَانِ. آیا دیدی آن کسی را که پیوسته دین را دروغ می انگارد؟ او چه کسی است؟ فَذَلِكَ الَّذِي، این آدم، يَدْعُ الْيَتِيمَ رَاوِزِ خود می راند. «دع» یعنی راندن. این آدم دست رد به سینه یتیم می زند، هر کسی ذره ای عاطفه و احساس داشته باشد، دلش به حال طفلی که سرپرست ندارد و بی پناه است می سوزد؛ اما این آدم رحم به حال او نمی کند و به او اعتنا ندارد، و با این همه ادعای دین داری هم می کند. حتی حاضر نیست با زبان خوش او را دلگرم کند. این سفارش قرآن است که اگر کسی از شما چیزی خواست که نداشتید، با ادب و احترام از او عذرخواهی کنید، مثلاً: ان شاء الله خدا گشایشی بدهد تا بتوانم در خدمت باشم یا: خیلی شرمندهام که نتوانستم کاری انجام دهم. یعنی لا اقل با زبان هم که شده، پاسخ مثبت بدهید، نه آنکه نیازمند را از خود برانید و بر خورد منفی نشان دهید.

وَلَا يَحْضُرُ عَلَيَّ طَعَامُ الْمَسْكِينِ. آن تکذیب کننده دین، نه خودش برای طعام دادن و سیر کردن شکم گرسنگان انگیزه دارد، و نه دیگران را برمی انگیزد. يَحْضُرُ، تحریر یعنی تشویق دیگران به کاری مستمر. سیر کردن گرسنگان که با یک بار و دو بار تمام نمی شود. اگر یک شب به مسکین و فقیری غذا دادید، خوب فردایش چه می

۱. یوسف (۱۲) / ۷۶.

۲. کافرون (۱۰۹) / ۶.

شود؟ مقصود قرآن برنامه‌ریزی برای رسیدگی به بی‌نوایان و گرسنگان جامعه است. می‌فرماید تکذیب کننده دین هیچ انگیزه‌ای برای این کارها ندارد. شما فکر می‌کنید در هر دقیقه چند نفر در دنیا از گرسنگی می‌میرند؟ چند کودک در هر دقیقه؟ چند درصد مردم جهان گرسنه‌اند و حتی آن حداقل غذای مورد نیاز را دارند؟ خوب، چه قدر در ما انگیزه سیر کردن گرسنگان وجود دارد؟

فَوَيْلٌ لِلْمُصَلِّينَ. وای بر نمازگزاران! خوب، این کسی که دین را تکذیب می‌کند، چه کسی است؟ نمی‌گویند وای بر کافران، وای بر مشرکان، وای بر بت پرستان، می‌فرماید وای بر «مصلین». «صلاة» روی آوردن به خداوند است، به شکلی خاص. قرآن کریم، در همه جا، به استثنای شاید دو سه مورد، از «اقامة» نماز سخن می‌گوید. نماز اقامه کردنی است، نه خواندنی. یک بار هم در قرآن شما نمی‌بینید که گفته باشد نماز «بخوانید». «اقامة صلاة» یعنی روی آوردن به خدا. این موضوعی است که باید آن را جدی گرفت. مثلاً وقتی می‌گویند کسی به ورزش رو آورده است، یعنی ورزش جزو برنامه زندگی اش یا تمام زندگی اش شده است. یک وقت کسی به ورزش توجه می‌کند و هر وقت فرصت کند تفننی ورزش می‌کند؛ اما یک وقت هست که به صورت جدی برایش برنامه‌ریزی می‌کند. «اقامة صلاة» هم به همین معنی است. یعنی نماز را به پامی دارد. در قرآن تعبیر «اقامة میزان» آمده است؛ یعنی عدالت و میزان را به پا دارید، نه آنکه آن را بخوانید. یا «اقامة قسط» آمده، یعنی قسط و عدالت را بر پا دارید. یا می‌فرماید: وَأَقِيمُوا وُجُوهَكُمْ عِنْدَ كُلِّ مَسْجِدٍ یعنی در هر مسجدی، توجه خود را به سوی خدا فرا دارید. برای جهت گیریها و هدف گیریها، برنامه‌ریزی کنید و آنها را جدی بگیرید، که اقامه نماز هم از جمله آنهاست.

اما، در این سوره، «صلاة» با «اقامة» نیامده و فقط «مصلین» گفته است. و این نشان می‌دهد که بعضی نماز خوانان فقط رویکرد شکلی و ظاهری به نماز دارند؛ یعنی نه معنایش را می‌دانند و نه اصلاً توجه و حضور قلبی در نماز خود دارند. در واقع نماز برایشان یک عادت و سنت خانوادگی است. می‌فرماید وای بر اینها. وای بر کسانی که روی کردشان به خدا، در نماز، روی کردی صوری و سطحی و ظاهری است و نمازشان هیچ اثری در وجودشان نگذاشته، چون اگر گذاشته بود، حداقل به یتیم

توجه می کردند. نماز یعنی روی آوردن به خدا و کسی که به خدا روی آورده باشد، بی تردید خداوند را رحمان و رحیم و رؤوف خواهد یافت؛ او را دارای آن همه صفات بخشنده خواهد دید: خدا وهاب است، رزاق است، کریم است؛ پس چه طور ممکن است کسی که رو به خدا کرده، اثری از این صفات در او نباشد؟ انسان به هر ارزشی رو کند، عاشق آن می شود و آن ارزش در وجودش اثر می بخشد. مگر ممکن است که به سوی خدا رفته باشد و واقعاً به او رو آورده باشد و در قلبش آن ارزشها و صفات راه پیدا کرده باشد، ولی به یتیم بی اعتنایی کند و او را از خود براند؛ یا گرسنه بودن مردم و این واقعیت که خانواده‌هایی شبها گرسنه سر به بالین می گذارند، اصلاً برایش مهم نباشد. این چه نمازی است؟! پس، معلوم می شود که اصلاً نماز نیست، یک صلاة ظاهری و صوری است. وای بر اینها!

کلمه **وِیْل** در قرآن چندین جا آمده است؛ مانند: **وِیْلٌ لِّلْمُطَفِّفِینَ**^۱. وای بر کم فروشان! یا: **وِیْلٌ لِّکُلِّ هُمَزَةٍ لُّمَزَةٍ**^۲. وای بر آنها که مردم را تحقیر می کنند و شخصیت آنها را خرد می کنند و می شکنند! یا: **وِیْلٌ لِّکُلِّ أَفَّاكٍ أَثِیمٍ**^۳. وای بر خودپرستانی که نسبتهای ناروا به مردم می دهند! توجه کنید که این «وِیْل»ها در قرآن در چه مواردی آمده است. یکی هم «وای بر نمازخوانان»!

اما اینها چه کسانی اند؟ **الَّذِینَ هُمْ عَنِ صَلَاتِهِمْ سَاهُونَ**. آنها که از نمازشان غافل و در آن سهل انگارند. نمازشان سهل انگارانه است؛ یعنی فقط عادت و آدابی به جا می آورند. **الَّذِینَ هُمْ یُرَآوُنَ**. اینها فقط می خواهند صورت ظاهری را نمایش دهند؛ ریاکارند. **وِیْمَنُوعُونَ الْمَاعُونَ**. «ماعون» ثروت عمومی و متعلق به همه است. اما این ریاکاران همه چیز را می خواهند به خودشان اختصاص بدهند. چیزی را که متعلق به همه مردم است و همه باید از آن نفع ببرند، انفال و ثروت‌های عمومی، را از نیازمندان دریغ می کنند. «ماعون» معنایی شبیه به «کوثر» دارد. «کوثر» چیزی است که دارای خیر بسیار است. قرآن در جای دیگر می گوید ثروت را پیش خودتان نگه ندارید، بگذارید بین مردم جریان پیدا کند، **کَیْ لَا یَكُونَ دُولَةً بَیْنَ الْأَغْنِیَاءِ مِنْكُمْ**^۴. پول فقط میان ثروتمندان نباید بگردد. بلکه باید در میان همه مردم گردش داشته باشد. ثروت متعلق به همه است. می گوید دارایی و ثروت چیزی است که خدا آن را وسیله

۳. جائیه (۴۵) / ۷.

۲. همزه (۱۰۴) / ۱.

۱. مطفین (۸۳) / ۱.

۵. نساء (۴) / ۵.

۴. حشر (۵۹) / ۷.

۶ _____ در سایه قرآن
قوام زندگی شما قرار داده است: **جَعَلَ اللَّهُ لَكُمْ قِيَامًا**.^۵ مال و سرمایه وسیله قوام جامعه است؛ رشد جامعه به آن وابسته است. می گوید اما اینها اموال را تصاحب می کنند و مانع بر خورداری دیگران می شوند.

اما سؤالی که در اینجا مطرح می شود این است که سوره ماعون در همان سالهای اول و دوم بعثت نازل شده و در سال دوم هنوز نماز گزارانی به آن معنا نبودند و دین هم هنوز نان و آبی نداشته که کسی بخواهد منافقانه به رنگ دین در آید؛ البته بعدها که مسلمانها به قدرت رسیدند، یعنی در دوران مدینه، دین داری مزد و مقام پیدا کرد؛ اما این سخن در دوران مکه و دوران سختی است. در آن ایام معنی نداشت کسی بخواهد نمایش دین داری بدهد، یا بخواهد ماعون و ثروت را از نیازمندان دریغ بدارد. مسلمانهای آن دوره نان شب نداشتند بخورند، تا چه رسد به اینکه بخواهند ماعون را از دیگران منع کنند. در نمازشان هم اغلب سهل انگاری نمی کردند، بلکه نمونه مسلمانان به شمار می رفتند. کسانی که در آن سالهای مکه ایمان آوردند، زیر فشار و سخت ترین شرایط به سر می بردند؛ اینها از پیش تازان اسلام بودند. پس این حرفها به آنها نمی چسبد؛ بنابراین باید بگوییم که یا این آیات ناظر به آیندگان و دوران بر خورداری و خوشه چینی در اسلام است، یا اینکه منظور از «مصلین» کسانی دیگرند.

واقعیت امر این است که منظور از این آیات مسلمانها نیستند، مسئله این است که ما چون صلاة را «نماز» ترجمه کرده ایم، فکر می کنیم این سخنان باید درباره نماز گزاران مسلمان باشد. در حالی که مشرکان هم نماز می خواندند و صلاة داشتند. قرآن می فرماید: **وَمَا كَانَ صَلَاتُهُمْ عِنْدَ الْبَيْتِ إِلَّا مُكَاءً وَتَصَدِيَةً**.^۱ صلاة اینها چگونه بود؟ هیچ، دور کعبه جمع می شدند و سوت می کشیدند و کف می زدند و هلله می کردند! این فریضة دینی شان بوده است! الان هم بسیاری از کسانی که در سالگردهای مولوی می روند قونیه بر مزار مولانا، آن عارف بزرگوار و جلیل القدر، مگر چه می کنند؟ جز آنکه «سماع» می کنند؟ و می چرخند و حرکاتی دیگر و می گویند این ها فلان مفهوم را دارد. من واقعا مطمئن نیستم که مولانا مرتبا در چنین حالتی از بی خودی دور خودش چرخ می زده است، مگر در مواردی خاص. اما

امروز می‌بینیم که دوست داشتن مولانا و پیروی از او، برای بعضی‌ها صورت رقص سماع پیدا کرده و از کتاب عظیم مثنوی به سماع بسنده می‌کنند!

باری، مشرکان هم در زمان خود صلاتی داشتند. اولاً باید بدانیم که آنها منکر خدا نبودند. می‌گفتند خداوند با آن عظمت، آدم فقیر و یتیمی مثل محمد (ص) نمی‌تواند نماینده‌اش باشد. می‌گفتند: **اللَّهُمَّ إِنْ كَانَ هَذَا هُوَ الْحَقُّ مِنْ عِنْدِكَ**، خدایا، اگر این فقیر قریش بخواهد رسول تو باشد، **فَأَمْطِرْ عَلَيْنَا حِجَاباً مِنَ السَّمَاءِ**^۱، پس، سنگ از آسمان بر ما ببار! مگر ممکن است تو با این مقام بزرگ، نماینده‌ات یک چنین آدم فقیر و بی‌کس و کاری باشد؟ وای بر ما اگر این‌طور باشد! زمین دهن باز کند و ما را بلعد! اگر این حقیقت داشته باشد. پس، می‌بینیم که خدا را قبول داشتند. قرآن می‌گوید: **وَلَئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ** اگر از آنها بپرسی چه کسی آسمانها و زمین را آفریده است؟ **لَيَقُولُنَّ اللَّهُ**^۲ حتماً خواهند گفت الله. یا اگر از آنها بپرسی که چه کسی شما را روزی می‌دهد؟ حتماً می‌گویند: الله. بارها در قرآن اعتقادات مشرکان مطرح و تاکید شده است که اینها منکر الله نبودند، بلکه می‌گفتند که الله شأنش اجل است از آنکه با ما آدمیان سر و کاری داشته باشد. حالا که ما دستمان به او نمی‌رسد، پس به این بتها- که آنها را سمبل فرشتگان و فرشتگان را نیز دختران خدا می‌دانستند- متوسل می‌شویم که اداره جهان را خدا به دست آنها سپرده است. و اینها چون فرشتگان را نمی‌دیدند، بتهایی را به نام و نماد آنها می‌ساختند و به آنها رو می‌آوردند. به هر حال، مشرکان نماز داشتند، که گفتیم چه گونه بود؟ مثل آداب و مراسمی که در بعضی قبایل آفریقایی می‌بینیم؛ نوعی رقص و حرکاتی که با یک ریتم مخصوص مرتباً تکرار می‌شود. شبیه این حرکات را مشرکان هم داشتند. قرآن نقل می‌کند که صلاتشان این چنین بود: **إِلَّا مَكَاءً وَتَصْدِيَةً**، صداهایی از خود درمی‌آوردند، با یک ریتم و حرکاتی رقص مانند. پس، خطاب به اینها می‌فرماید که این کارها آدم را اصلاح نمی‌کند. این «صلاة» فقط نمایش است: **يَرَأَوْنَ**. یعنی نمایش می‌دهند. یعنی همین رقصهایی که عرض کردم. رقصهای عرفانی هم باید گفت نوعی نمایش است و کسی را برای برقراری عدالت و به داد مردم رسیدن تشویق نمی‌کند. صلاتی که تأثیر تربیتی روی کسی ندارد. چنین حرکات صوری و ساختگی، هیچ آثار اجتماعی مثبتی بر آن مترتب نیست. چرا راه دور برویم؟ دریافت

۱. انفال (۸) / ۳۲.

۲. عنکبوت (۲۹) / ۶۱.

و برداشت ما از نهضت عظیم حسینی چقدر است؟ آیا همین آداب و تشریفاتی که ما در ماه محرم و امثال آن انجام می‌دهیم، همان است که باید دریافت کنیم؟ این سینه‌زدن‌ها و زنجیر زدن‌ها و قمه‌زدن‌ها، که سالی چند روز ادامه پیدا می‌کند، آیا اثر تربیتی دارد که بگوییم توجه به یتیمان و گرسنگان جامعه را افزون می‌سازد و نابسامانی‌های جامعه را حل می‌کند؟ یا احساسات و موجی است که می‌آید و عده‌ای را می‌گیرد و به سر و سینه خودشان می‌زنند، چنانکه می‌بینیم که گاهی کار را به جایی می‌رسانند که (لابد در اینترنت دیده‌اید) که کودکان خردسال را، کودک یکی دو ساله را، قمه می‌زنند و بعد پدر و مادرش با افتخار طفل را، که خون از چشم و دهان و سروگردنش جاری است، در بغل می‌گیرند و شادی می‌کنند که چه صوابی نصیبشان شده است که این بچه را از این سن با سیدالشهداء آشنا کرده‌اند و این خونی که از این طفل می‌رود مثل خونی است که در کربلا از امام حسین ریخته است و با این کار بهشت را برای او ضمانت کرده‌اند. خوب، این چه آموزشی دارد؟ این چه تأثیری می‌گذارد؟ به جای اینکه آن سالار شهیدان را بشناسند، پیام او را بگیرند و به آن عمل کنند، به جای پیام، پلوی روز عاشورا برکت پیدا می‌کند، ما به جای برداشتن زنجیرهای اسارت و بندگی از پای خود و رها شدن از خودخواهیها و خودپرستیها، به بدن خود زنجیر می‌زنیم. به جای باز کردن سینه‌مان و انشراح صدر برای فهم روح نهضت حسینی، به سر و سینه‌مان می‌کوبیم. همه چیز مبدل به شکل و صورت و نمایش شده است. این است که می‌گوید: وای بر نمازگزاران! صلاة یعنی رویکرد به خدا؛ یعنی به سوی خدا رفتن؛ ولی توده‌های سنتی ما اسم چنین کارهایی را صلاة می‌گذارند. خیال می‌کنند با این کارها دارند کار دینی انجام می‌دهند و رو به سوی خدا می‌آورند. آیا خدا راضی است از این که بنده اش خودآزاری کند؟ نمی‌دانم عزاداری پاکستانیها را دیده‌اید یا نه؟ آنها سر زنجیرهایشان را مثل خنجر تیز و برنده می‌کنند، به طوری که وقتی آن را به پشتشان می‌زنند گوشت بدنشان از هم می‌شکافت. عکس‌هایی که از آنها گرفته‌اند، واقعاً هولناک است. ولی او تصورش این است که دارد کار خدایی و فداکاری می‌کند و جزا و جایز در بهشت است.

در این سوره سخن از این ماجراها و این گونه‌هاست. هاست. وای بر کسانی که این گونه به خدا روی می‌آورند. چه حاصلی جز نمایش دینی از اینکارها حاصل می‌

شود؟ فقط نمایش. یِ رَاؤُون، آخر چه فایده دارد که ما دلمان را خوش کنیم که در ماه محرم در نیویورک و واشینگتن و لندن و... دسته چند هزار نفری سینه زنی راه انداخته ایم؟ احساس افتخار کنیم از این که به آمریکاییها نشان می دهیم که ما برای مذهبمان سینه می زنیم. آخر این قبیل کارها در جامعه آمریکا چه تأثیری می گزارد؟ آیا واقعاً اسلام را معرفی می کند؟ آیا بهتر نیست به جای این کارها، پیام امام حسین (ع) و آن ارزشها و اخلاقیات الهی را به آنها منتقل کنیم؟ مثلاً سی دی و دی وی دی تهیه کنیم و فیلم بسازیم و خلاصه کارهایی که زمینه پذیرش آن در فرهنگ غربی وجود داشته باشد انجام دهیم؟ اینها همه حاکی از این است که ما از یک امر واقعی دور شده ایم و به چیزی صوری و سطحی دل خوش شده ایم. اگر مفهوم صلاة را گسترده بگیریم و به زمان گذشته ببریم، می بینیم که این سوره دارد همین نوع نمایش دینداری را تفسیح می کند. قرآن راجع به صلاة واقعی می گوید: **إِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ وَلَذِكْرُ اللَّهِ أَكْبَرُ**^۱ صلاة چه می کند؟ صلاة واقعی، **تَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ** از کارهای زشت و ناشایست باز می دارد، و یاد خدا از همه اینها بالاتر و مهم تر است. خوب، حالا اگر ببینیم مردمی نماز می خوانند ولی از کار زشت و ناشایست پرهیز نمی کنند، درباره شان چه باید گفت؟ برای این نماز چه فایده ای می توان تصور کرد؟

چند وقت پیش - شاید شما هم داستانش را خوانده باشید - قتلی در اصفهان اتفاق افتاد، پدری دختر هفده ساله اش را به دست خودش کشته بود، که چرا مثلاً با پسری رفت و آمد کرده است، که تازه آن هم درست معلوم نبود. این مرد در دادگاه می گفت که من هفته پیش از این واقعه رفته بودم مشهد برای زیارت و داشت برای قاضی از دین و ایمانش حرف می زد. شما ببینید این چه نوع دین داری است که شخص فرزند خودش را به قتل برساند، آنهم برای جرمی که ثابت نشده و بعد مدعی مسلمانی و دین داری هم باشد! آخر کجای قرآن فرموده که قصاص چنان کاری قتل است؟ فقط برای قتل می شود قصاص کرد. ماجرای این قتل در نشریه **پیام آشنا** مفصلاً گزارش شده و من هم مقاله ای درباره آن نوشته ام که شاید دیده باشید. این گونه رخدادها نشان می دهد که این زیارت رفتن ها و دین داری های ظاهری که

آدم دلش را خوش کند که مثلاً رفته جمکران، مصداق **قِیْرًاؤُونَ** است که عملاً هیچ تأثیری ندارد.

خلاصه، در این سوره سخن از چنین تعارضی میان ظاهر و باطن ایمان است. حالا فرصت نیست که مطلبی که درباره نماز گزاران واقعی در سوره «معارض» آمده توضیح بدهم و لذا فقط اشاره کوتاهی به آن می‌کنم. در سوره معارج، در آیات ۱۹ تا ۳۴، «مصلین» واقعی را معرفی کرده است. من این آیات را قرائت می‌کنم و شما به معانی آنها خوب توجه کنید.

می‌فرماید: **إِنَّ الْإِنْسَانَ خُلِقَ هَلُوعًا**. انسان «هلوع» آفریده شده است. «هلوع» یعنی چه؟ یعنی اینکه: **إِذَا مَسَّهُ الشَّرُّ جَزُوعًا**. وقتی یک مشکلی و سختی در زندگی به او می‌رسد، زود خودش را می‌بازد و **جَزَعٌ** و **فَزَعٌ** می‌کند؛ می‌نالد که چرا چنین اتفاقی افتاده؟ شخصیت ناپایدار و ناتوان دارد. با کمترین ناملامی بی‌تابی می‌کند. به قول معروف، با یک غوره سردی‌اش می‌شود و با یک کشمش گرمی‌اش. می‌فرماید انسان این‌طوری است.

وَإِذَا مَسَّهُ الْخَيْرُ مَنُوعًا. وقتی هم که خیری به او می‌رسد، دیگر خدا را بنده نیست! «منوع» یعنی مانع از خیر. حتی دیگران هم اگر بخواهند خیری به کسی برسانند، می‌خواهد آنها را منصرف کند. هرگاه دنیا به او رو کند، خودش را گم می‌کند، و هرگاه به او پشت کند، خود را می‌بازد، یعنی ثبات قدم و استواری ندارد. **إِلَّا الْمُصَلِّينَ**. مگر نماز گزاران. حالا به «مصلین» توجه کنید. اینجا سخن از مصلین واقعی است. اینها چه کسانی‌اند؟

الَّذِينَ هُمْ عَلَى صَلَاتِهِمْ دَائِمُونَ. کسانی که در صلاتشان، یعنی رویکردشان به خدا، مداومت دارند و پایدارند. در جهت مقابل، در سوره «ماعون» خواندیم که: **الَّذِينَ هُمْ عَنْ صَلَاتِهِمْ سَاهُونَ**. نماز گزارانی که در نمازشان سهل‌انگار و بی‌توجه اند. یعنی در کارهای خدایی‌شان و در رویکردشان به خدا، حالا چه مطالعه باشد، چه عزاداری، چه دعا و چه نماز، هر چه باشد، که همه اینها در حقیقت «صلاة» محسوب می‌شود، سهل‌انگار و لاابالی‌اند و مداومت ندارند.

وَالَّذِينَ فِي أَمْوَالِهِمْ حَقٌّ مَّعْلُومٌ نماز گزاران حقیقی، کسانی‌اند که از اموالشان، حقوق معلوم و مشخصی کنار گذاشته شده‌اند؛ برای چه کسانی؟ **لِّلسَّائِلِ وَالْمَحْرُومِ**. برای

نیازمندان و محرومان. اما در سوره «ماعون» در باره نماز گزارانی بود که یتیم را از خود می‌رانند و برای سیر کردن گرسنگان انگیزه ای ندارند.
وَالَّذِينَ يُصَدِّقُونَ بِيَوْمِ الدِّينِ. آنهایی که روز پاداش و جزا را عملاً باور دارند. در سوره «ماعون» فرمود: **أَرَأَيْتَ الَّذِي يَكْتُمُ بِالْإِيمَانِ**. ولی در اینجا می‌فرماید **يُصَدِّقُونَ بِيَوْمِ الدِّينِ**.

وَالَّذِينَ هُمْ مِّنْ عَذَابِ رَبِّهِمْ مُّشْفِقُونَ. آنهایی که از عذاب ربّشان بیمناک‌اند. توجه کنید که اینجا هم فرموده «رب»، نه الله. یعنی باز یادآور این حقیقت می‌شود که دنیا اربابی دارد و قانون و نظاماتی در آن حکمفرماست که از آن بیم باید داشت، همان‌طور که در جوامع مدنی اگر خلاف و خطایی بکنیم، از پلیس و مامور اخذ مالیات و غیره می‌ترسیم، باید از قانون خداوند نیز بیمناک باشیم. تصور نکنیم که دنیا بی حساب و کتاب است و ارباب و صاحب اختیاری ندارد و هر کس هر کاری کرد می‌گذرد. مشفقون. انسان باید بیم و پروا داشته باشد و از بابت خطاهایش نگران باشد. **إِنَّ عَذَابَ رَبِّهِمْ غَيْرُ مَأْمُونٍ**. عذاب الهی ایمنی ندارد، از آن فرار نمی‌توان کرد. مثل پلیس و نیروی انتظامی نیست که ممکن است متوجه نشود و رادارش نگیرد.
وَالَّذِينَ هُمْ لِفُرُوجِهِمْ حَافِظُونَ. آنهایی که حفظ می‌کنند اندام جنسی خود را؛ یعنی عقیف‌اند و

دامن خود را پاک نگه می‌دارند.

إِلَّا عَلَىٰ أَزْوَاجِهِمْ أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُمْ فَإِنَّهُمْ غَيْرُ مَلُومِينَ مگر با ازواجشان و همسرانشان، یا با کنیزشان، که در جوامع گذشته کنیز داشتن امری عادی به شمار می‌رفت. فعل "ملکت" هم ماضی است، نه مضارع که معنای ادامه داشته باشد. یعنی آنچه از رسومات دوران جاهلیت باقی مانده و باید به تدریج برچیده شود.
فَمَنْ ابْتَغَىٰ وَرَاءَ ذَلِكَ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْعَادُونَ. و هر کس از این حد پا را فراتر گذارد، تعدی کرده است.

وَالَّذِينَ هُمْ لِأَمْتَانِهِمْ وَعَهْدِهِمْ رَاعُونَ و آنهایی که به‌امانت‌هایشان و عهدشان پای بندند. **وَالَّذِينَ هُمْ بِشَهَادَاتِهِمْ قَائِمُونَ**. آنها که اگر شهادتی دادند، پای آن می‌ایستند. اگر تهدیدشان هم بکنند، پس نمی‌زنند. اگر شاهد واقعه‌ای بوده‌اند، یا از آن آگاهی درست دارند، کتمان حقیقت نمی‌کنند، حالا چه شهادت به نفع ذی‌حق باشد و چه شهادت به معنای حضور در میدان آزادی و عدالت و حقوق محرومان.

وَالَّذِينَ هُمْ عَلَى صَلَاتِهِمْ يُحَافِظُونَ. و سرانجام، کسانی که ارتباط با خدا «صلاة» را حفظ می کنند. رابطه شان را با خدا تنگاتنگ نگه می دارند. نه اینکه هر وقت حالش را داشتیم یا حاجتی داشتیم سراغ خدا می رویم! ما در ارتباط با کسانی که به آنها نیاز داریم، مثلا رئیس مان، سعی می کنیم رابطه مان را به خوبی و با جدیت حفظ کنیم، ولی نوبت به خدا که می رسد، اولویت های دیگر پیش می آید! اما مصلین واقعی، رابطه خود با خدا را خیلی جدی و محکم می گیرند و حافظ و نگاهدار این پیوند می باشند. و در انتها می فرماید: اینها در بهشتهای گرامی جای می گیرند و به سعادت می رسند.

این اوصاف مصلین واقعی بود، در برابر مصلین نمایشی که سوره «معاون» از آنها یاد شد.

صدق الله العلی العظیم